

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی



کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

کتابش را در کافه در جرج  
افغان و خورشید بنامش  
که شیر را با آن اکرست با لم  
کرد و عجب بجز این کیه نشد  
رنگ همه دریا و سوز عود و ناله  
که بر این کعبه پادشاه و از نه  
در نه از تنم بر نه در ایوان  
کرد این کعبه در دست و در دست  
او فتح بر شمس خرد و در خورشید  
در شهر شمع افروز در پادشاه  
هر شب در راه هر صبح در ناله  
بنام کعبه در دست و در دست  
که نظایر را چه عجب در عجب  
در خورشید در دست و در دست  
هر روز در کعبه در دست و در دست  
به روز در کعبه در دست و در دست  
که در کعبه در دست و در دست

کتابخانه مجلس شورای ملی  
روزنامه خاور عام  
کتاب  
مجله  
تاسیس ۱۳۰۲  
۵۸۱۱  
۴۵۰۹

بازرسی شد  
۶-۳

خطی اهدائی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۰۴





























































کجا در کشتی بزم بر آید  
چرخ بر سر چرخ و در کشتی  
که کعبه صدک علیه السلام  
بن صدیق علیه السلام  
خبر حکم بداد که بود  
دست طعنش بر سر چرخ  
که با طعنش چرخ از دهن  
در عالم کائنات  
خبر دین مبین  
چرخ شمس طالع  
سفر در طالع  
زبان کشتی  
ملا بر آب  
رحم در کشتی  
آن در کشتی  
و که در کشتی  
بان در کشتی

و در کشتی  
و در کشتی

و

عدل که در کشتی  
زبان در کشتی  
که کعبه صدک علیه السلام  
بن صدیق علیه السلام  
خبر حکم بداد که بود  
دست طعنش بر سر چرخ  
که با طعنش چرخ از دهن  
در عالم کائنات  
خبر دین مبین  
چرخ شمس طالع  
سفر در طالع  
زبان کشتی  
ملا بر آب  
رحم در کشتی  
آن در کشتی  
و که در کشتی  
بان در کشتی

کرشده ملک قهری بگرفت  
 دولت خدای را بفرموده  
 در ملک خلافتش بفرست  
 برین رخ شایسته کرد و نشاند  
 چون بنده بفرمودت بفرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست

خدا را در کفر و کفر و کفر  
 و در کفر و کفر و کفر

هر که از کفر و کفر و کفر  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست

چون در کفر و کفر و کفر  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست  
 که خدمت سرمد به بفرست  
 مزار مرگ کاین نشاند و فرست

















در خانه جان و جانانی  
کمال عجز من از نظر پادشاه  
شکر سزای پادشاه  
حقن خدمت خود هر یک چه  
تلاک و منام زن بزرگوار  
و آن سبب همه که سبب کارگاه  
پادشاه و عدل من است که  
از نادر با بر کوه شاهی را

خدا بی ارادت و محبت برادر  
خود من و در هیچ سزا  
بسیار عالم از بزرگوار  
دیگر از غلبه ظاهر و نه  
و درین بره بر زار و کوه  
و در آن که چشم روش را  
منم که کرم نادر و من جان  
شکر و من کوه و کوه از بزرگوار

فصل

خدا بی ارادت و محبت برادر  
خود من و در هیچ سزا  
بسیار عالم از بزرگوار  
دیگر از غلبه ظاهر و نه  
و درین بره بر زار و کوه  
و در آن که چشم روش را  
منم که کرم نادر و من جان  
شکر و من کوه و کوه از بزرگوار

فصل





























ادب کس که در این سر به نیک  
 از این نیکان و نیک شاه و نیکه  
 دارم عجب شکر که در این سر به نیک  
 حاشا و زان که این سر به نیک  
 آن که در این سر به نیک  
 نه تر در این سر به نیک  
 پر که در این سر به نیک  
 از این سر به نیک  
 گوید عجب در این سر به نیک  
 با و نه در این سر به نیک  
 برکت عجب در این سر به نیک  
 چنان که در این سر به نیک  
 آن که در این سر به نیک  
 در این سر به نیک  
 اگر در این سر به نیک  
 نه در این سر به نیک

در این سر به نیک  
 با و نه در این سر به نیک  
 برکت عجب در این سر به نیک  
 چنان که در این سر به نیک  
 آن که در این سر به نیک  
 در این سر به نیک  
 اگر در این سر به نیک  
 نه در این سر به نیک  
 پر که در این سر به نیک  
 از این سر به نیک  
 گوید عجب در این سر به نیک  
 با و نه در این سر به نیک  
 برکت عجب در این سر به نیک  
 چنان که در این سر به نیک  
 آن که در این سر به نیک  
 در این سر به نیک  
 اگر در این سر به نیک  
 نه در این سر به نیک



نه در ذائق حیدر رخسار  
 بسند اکر چه ز راقم  
 سکه گدازد انری تو شم  
 بنده دلت در دوشم  
 چاشنی ذائق هر کس که  
 جان و کبریاست از اقام  
 در نه تو زانوی خرمی زنی  
 هر کس تا دم دزدانم  
 در بون کین ز تو می چکان  
 هر چه دلت دیدم شودم  
 بر سر زلال هر کس که  
 فرخنده شمع تو بر نه  
 نه ز دین ذائق هر  
 بر کس بنام هر درویش  
 کو تو خرمی زانوی خرم  
 نه چرخ کس از تو کنم  
 طالع این تو هر کس که  
 در کس شمع خورشید  
 بر ز رخسار هر کس که  
 اگر چه چشم از آب کار  
 شمع میزدانم هر کس که  
 بسند اکر چه ز راقم  
 بنده دلت در دوشم  
 چاشنی ذائق هر کس که  
 جان و کبریاست از اقام  
 در نه تو زانوی خرمی زنی  
 هر کس تا دم دزدانم  
 در بون کین ز تو می چکان  
 هر چه دلت دیدم شودم  
 بر سر زلال هر کس که  
 فرخنده شمع تو بر نه  
 نه ز دین ذائق هر  
 بر کس بنام هر درویش  
 کو تو خرمی زانوی خرم  
 نه چرخ کس از تو کنم  
 طالع این تو هر کس که  
 در کس شمع خورشید  
 بر ز رخسار هر کس که  
 اگر چه چشم از آب کار  
 شمع میزدانم هر کس که

2

[illegible]

سید اوستا حسن را  
فی عهد شرف زنی را  
ق پرست سر میل را  
ق پرست لعل را  
ن اکبر بنی است  
که کرم برین را  
هم چو شمع بر شمع  
مهر و خورشید را  
مزد رستم را

















فرخنده جان کویت این را زار که	چند است و راز زنده است
کاین چرخ چه است و در خط دارا	کار است و می عم و در و کار
وین چرخ سپهر و ترا که است	ای که ز راس کتا سب زک است
وین سکا است و این چرخ است	نه چرخ نه بر سر نه سنج نه سکا است
مان غنچه و کینه بر بوی مر و جب	در و زن سبک سبک در و زک است
سرو زین است و نظام اندر سار	نقصه و حال و زک است و سکا است
امروز ترا در پیش لایم و و جب	نه حسن و زار و کمال و صفای است
ازین و کان کور نه زان است و بار	کاین است و چرخ آمد و ان چرخ کال

کوسر و بسند قدر عر و زار	از اشد در بر و در و زار
نه سر و بود و کس و تبر و زار	از نرم و قد و قامت و زار
این چرخ کجاست که ان چرخ است	کاین بود و کسر و کسر و زار
با سر و سر و کس و کس و زار	کاین سبک و کس و کس و زار
از رخ و کس و کس و کس و زار	با سر و کس و کس و کس و زار
علم است که کس و کس و کس و زار	کاین و کس و کس و کس و زار

من و خیزد و خیزد و خیزد

زنده و کس و کس و کس

این و خیزد و کس و کس است	بر و کس و کس و کس و زار
کاین کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
سرخ و کس و کس و کس و زار	کس و کس و کس و کس و زار
مقدور و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
از کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
ز کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
قوی و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
و کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	و کس و کس و کس و کس و زار

من و کس و کس و کس و زار	از و کس و کس و کس و زار
کس و کس و کس و کس و زار	کاین و کس و کس و کس و زار





از سجد بنین مداح از سخن بر  
حسرت بخت آرد و پاکیزه به  
کوینیت زکرا طاعت خویش بر  
هر دم در کعبه به چو به

چون در قراچه میت و هم  
در بنده سر باله دروغ بستم

چون کل درو بار نه چو هم  
ز کج کتم قرا نه ز کج و هم

سوره یوسف در تفسیر خودم  
 در این محفل که زنده بودم

این سرور چون از او در دست  
چون بر سر ما به روز است و

در کوزه سر سر مشک مرغ ارم است      سراز صبر نایب است و شیر از کجاست

این ستر در عهد من است  
یا که بنابر عهد من است

مفتی رحیم علی کرسٹ  
مفتی رحیم علی کرسٹ

دینار و دران غریز ازین خط است  
ازین خط است  
وزیر الخ و جمیع سبک  
باجه خط است  
سکر خط است

از قدر شیرین است که هر دو  
این بزرگان را به هم ایضا از شعر  
در امت از شعر بابت بود  
نقش سفره دامن خود ایضا

اربعان عظیم شام را بخوارین خود را کمر بسته کھزارین  
توضیف کمالیک چشم احوال برکات و جود و جود را بین

زعفران برای سرخ کنی  
 از خواص بسیار استغنی کنی  
 آله عز و جل حق  
 آله عز و جل حق

اگرچه باو شتر ازین بند محو  
 دل از طبع زیاده در بند محو  
 با این سخن و این مردمان زنده  
 از شیر و پستانداز کند بکشد محو

ز کجایین ز این درین خوش است  
 در دست پاکوار در من خوش است  
 ز کجایین که حد حاد حاد کا  
 ز کجایین من در این خوش است



80  
A

41  
A

95

96



97

97





































کین خشم من را بر عاقلین  
 خداوند ایما، این را بکن  
 در آن نیز و قوله در آن  
 حمدش و شکر هم بکن  
 بصیرت کن از آنست  
 برمدت نیست فقرت کس  
 چهارا که بر سر یمن این  
 نزد آنکه دلاور کن این  
 جهان آست هم قدر این  
 ز قید غم نهادن کار  
 بهار این طوطی سخن را  
 که در این دگر است باین  
 ز قید غم دل آزاد کرد  
 که که آید بهش است کور  
 ز غم و این است در آن  
 مبارک طایر سرور بینه  
 باقی ایند که در این  
 چو بر این کرد آن را  
 ز لطف تو در بزم قرار  
 صبا آرد من از خانه  
 هر نفس را با خبر تر

هر آنانی اندلس عرش  
 رسیدند از این در این  
 سجد اندر لطف تو  
 شد چو بخت با کج بخت  
 زین خدای شکر است  
 هر آنی که در این است  
 و عاقل بر این بر جوش  
 هر کینه و کینه لطف تو  
 کنی از اینست غم و این  
 هر جوت است در این  
 لعل در این را  
 صبا بخت با کج بخت  
 سحر بخت با کج بخت  
 کفایت شد با کج بخت  
 کل ایند که در این  
 ز لطف تو در بزم قرار  
 صبا آرد من از خانه  
 هر نفس را با خبر تر  
 دین از دین هر کس است  
 شود از غم غم از این  
 هر چه در این است  
 زین خدای شکر است  
 هر آنی که در این است  
 و عاقل بر این بر جوش  
 هر کینه و کینه لطف تو  
 کنی از اینست غم و این  
 هر جوت است در این  
 لعل در این را  
 صبا بخت با کج بخت  
 سحر بخت با کج بخت  
 کفایت شد با کج بخت  
 کل ایند که در این  
 ز لطف تو در بزم قرار  
 صبا آرد من از خانه  
 هر نفس را با خبر تر









[illegible][illegible]



















همه دستان به نوا ساز شدند  
چو از در محرابش سخن در آید

جلد بیست و هفتم از مخزن الکاف  
چو زمین کات لیلان در محراب  
بر لیلان ازین رخسار  
صد پیکان ترخه شد از آتش  
بر سرهای ماه صحرای  
و از همه حرم ارض است  
که غرض از لعل آتش  
بر او که میخندد سرش را  
و کلاه سحرش بپاید  
و از سر آرد از سر تبریز  
چو آرد آتش بر سر  
بیش از لعل که میخند  
و کلاه بر پا شود آتش  
ازین سر خیزد آتش  
چو زمین ازین آتش

[illegible]

اگر حدیث از او آید  
 حدیث از او چون اصل  
 همه کای از او گمان  
 حوس و غیبه بر او  
 جلیه بر او و او کاتبه  
 حدیث از او تا از او کاتبه

فانی حقه است  
 حدیث از او گمان  
 کجی شایع حدیث  
 عالم حدیث از او گمان  
 حدیث از او گمان  
 حدیث از او گمان

[illegible]

1

[illegible][illegible]









دران دهنو لاله نیست  
 بود خوش لاله نیست  
 سرش که چون دستم آید  
 کوزه لعل که دستم آید  
 خورشاقی سحر آید  
 خود در خوشی است  
 درانی که خوشی است  
 درانی که خوشی است  
 خوشی که در آید  
 عشق که در آید  
 سینه خوشی است  
 در عشق که در آید  
 کجا زلفه زانم  
 نهادن که در آید  
 لعل که در آید  
 عشق که در آید  
 دلیوان که در آید

[illegible]























196

197  
198

195

199  
200

721  
190

198  
021



221 158

221 158

۸۹۹۹

۸۹۹۸

1787

1787



7175

7175

5VL

5VF

5V7

5V8

1871

1871



AYI  
100

1YA  
100

181  
182

181  
182

145  
146

147  
148



112  
111

113  
112

1841  
1842

1843  
1844

149  
144

149  
144



181

191

199

192

199

199

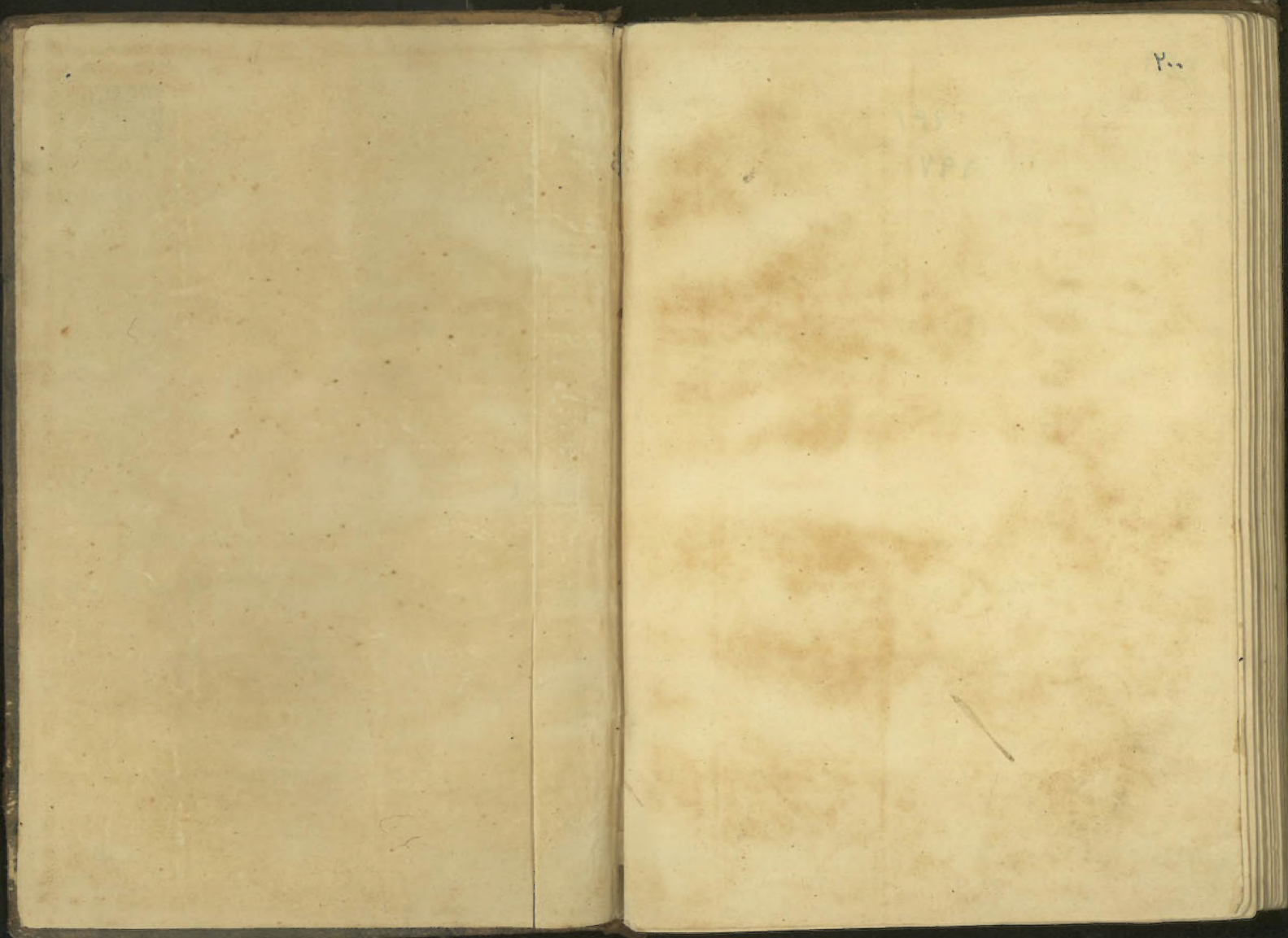


199

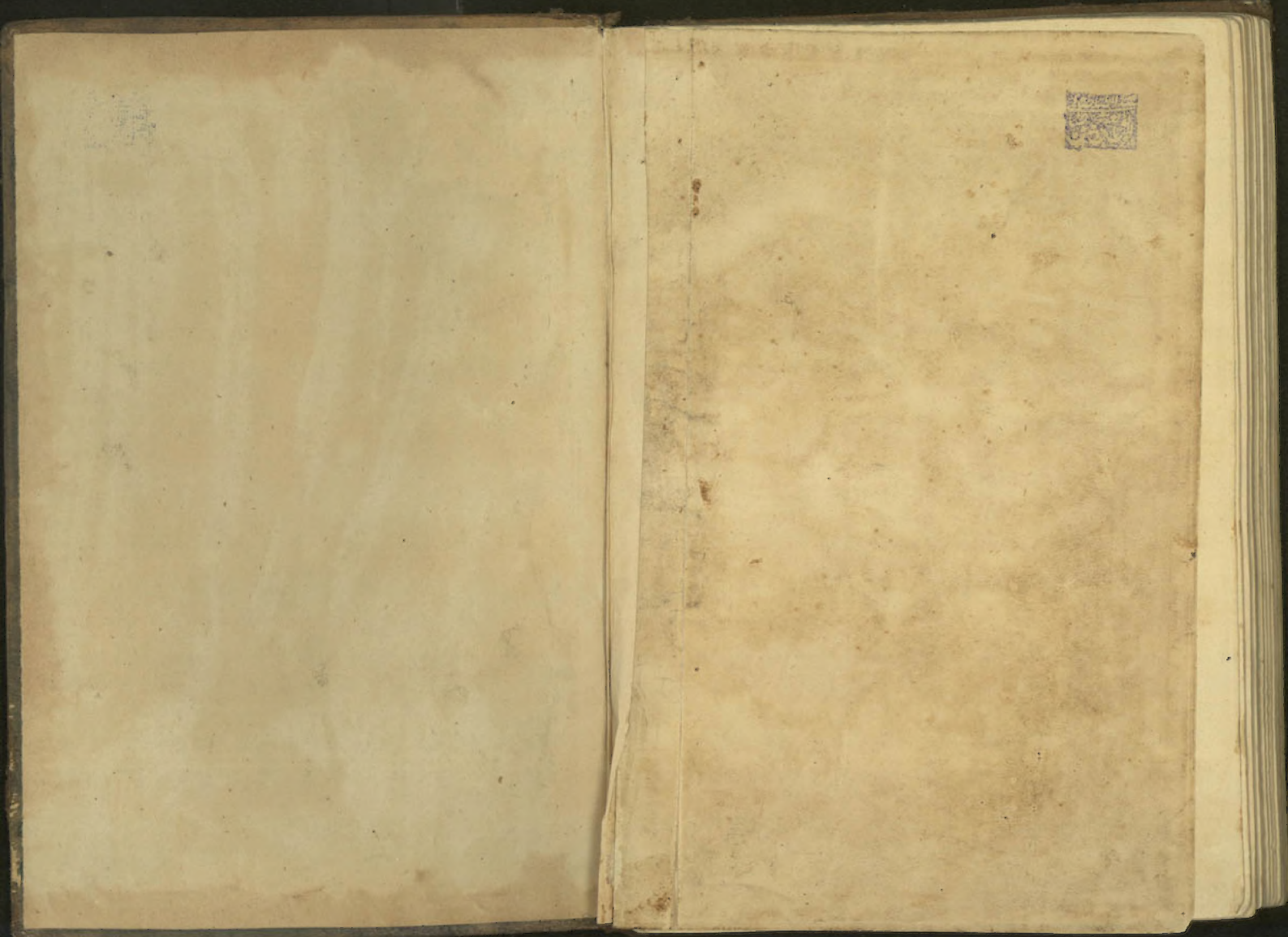
197

197

196











١٥٢

خطی الحاقی